درس هفتصد و هشتاد و سوم

کلام مرحوم شیخ اشراق برای اثبات عقل مجرد و واحد و مستقل، نسبت به ارباب اشیاء (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم

مطلبی که در جلسهٔ گذشته عرض شد کلام مرحوم شیخ اشراق دربارهٔ توجیه تحقق و وجود مُثُل بود و ادله‌ای را اقامه کردند که دلیل اول همان فناء عارض و حال و عوارض بر محلّ بود که به‌واسطهٔ تبدّل آنها منتفی می‌شد و بنابراین دیگر برای قوهٔ نامیه، غاذیه، مولده و امثال‌ذلک وجودی باقی نمی‌ماند. چون عرَض وقتی بر یک محلی عارض شود، عروضش نیاز به بقاء آن محل دارد چون فرض بر این است که عرَض مستغنی بالذات نیست بلکه محتاج به محل است و اگر آن محل، روح حیوانی یا روح نباتی باشد به‌واسطهٔ تغییر و تحوّل، تحوّل پیدا می‌کند و بنابراین عرَض او نیز به همان ترتیب تحول پیدا می‌کند؛ امری که از یک شیء به امر دیگر متحول شود نمی‌تواند علیت برای ثبات و بقاء را داشته باشد و این اشکالی بود که مرحوم شیخ اشراق به‌عنوان

دلیل ذکر کردند.

براین‌اساس عرض شد که مرحوم علامه یک ایرادی را نسبت به این نظر وارد کردند که در حاشیه نوشته شده و آن این است که ایشان می‌فرمایند: اینها قائل نیستند که آن عقل نوعی که مدیر و مدبّر است نسبت به یک شیء هیچ‌گونه تدبیری ندارد و ادارهٔ آن امر را انجام نمی‌دهد، همان ذوات خارجیه که در تحت نوع می‌باشند بلکه می‌گویند: نسبت او به همه مساوی است یعنی نسبت افاضهٔ نوعیت از عقل نوعی که همان رب‌النوع است با نسبت همان تعینات و تشخصات، نسبت تساوی است. بنابراین وقتی که تساوی شد آن خصوصیات خارجیه به‌واسطهٔ علل و معلولات خارجی تحقق پیدا می‌کند، نه به‌واسطهٔ آن حقیقت رب‌النوعی. لذا این دلیلی که شما می‌آورید نسبت به حال و عارض بر یک محل، چه بنا بر رأی قدماء که در آن حال و عارض همه یک شیء هستند و چه بنا بر رأی متأخرین که حال و عارض دو چیز هستند، عرض نیاز به محلّ مستغنی دار ولیکن ممکن است که حال خودش دارای جوهر است و با حلولش بر یک شیء موجب تحقق و تعین فردِ نوعیِ

خارجی است.

در بعضی از تقریرات دیدم که این حال و عرَض را در چیز خارجی، گفتند که چه آن محل مستغنی باشد یا مستغنی نباشد، این غلط است زیرا خود حال و عرض چه مستغنی از محل باشند یا نباشند در هردو صورت بنا بر رأی قدماء جنبهٔ عرضی پیدا می‌کنند. خواستم این نکته و تذکر اینجا مدّنظر باشد.

بنابراین عرض بنده نسبت به کلام مرحوم علامه این بود که وقتی ما تحقق یک فردِ نوعیِ خارجی را مستند به یک عقل نوعی و رب‌النوع بدانیم که از همان حقیقت ذات نشئت می‌گیرد، از آن عوارضی که بر او عارض می‌گردد که از آن تعبیر به وجود ثانوی یا وجود ثالث می‌شود، درنتیجه آنها هم به تبع آن خصوصیات ذاتیه و نفس حقیقت جنسیه و فصلیه متأثر از همان مؤثر اول و علت اولیٰ هستند و ما نمی‌توانیم بین نفسِ تعینِ خارجی و بین عوارضی که بر او عارض می‌شود فاصله انداخته و قائل به انفکاک شویم و خود آن ذات را مستند به آن حقیقت عقلیهٔ مجرده بدانیم و آن عوارضی که عارض بر او می‌شود

را مستند به معالیل خارجی تلقی کنیم، زیرا معالیل خارجی جنبهٔ عروض و اختلاف را از منزل خاله‌اش که نیاورده است بلکه آن حیثیت استناد به علت اولیٰ، اختلاف در عروضِ اعراضِ خارجی را هم سبب شده است. بنابراین یا ما باید قائل بر این شویم که این عوارض جنبهٔ وجودی دارند؛ کم جنبهٔ وجودی دارد، کیف جنبهٔ وجودی دارد، وضع و متیٰ و امثال‌ذلک جنبهٔ وجودی دارند، اضافه یک مقدار جنبهٔ وجودی‌اش نیز ضعیف است یااینکه باید قائل به عدم بشویم؛ اگر قائل به عدم شدیم پس دیگر عارضی وجود ندارد و خود نفس شیء و ذات هست بدون عوارض درحالی‌که ما برای اینها عارض قائل هستیم.

وقتی که یک انسان مثل زید در خارج تحقق پیدا می‌کند کم دارد، کیف دارد، دارای وضع است، شکل او با اَشکال سایر افراد فرق می‌کند، قدش متفاوت است، وزنش متفاوت است، یکی وقتی به دنیا می‌آید سه کیلو است، یکی دو کیلو و نیم است به دنیا می‌آید، این کسی که به دنیا می‌آید دارای فلان خصوصیت است، آن دیگری دارای خصوصیت

دیگر است! این خصوصیات یا جنبهٔ وجودی دارند، خب وجود را از کجا آوردند؟! مگر غیر از آن وجود اول و غیر از آن حقیقت ذات و غیر از آن علت اولیٰ و غیر از آن وجود بحت و بسیط، وجود دیگری در عالم خارج و عالم تکوّن داریم که آن وجود دوم موجب تحقق عوارض، کیف، کم و امثال‌ذلک می‌شود؟! خب آن وجود اول موجب تحقق عین ذات و عین فرد خارجی می‌شود، این وجود دوم از کجا آمد؟!

بنابراین براساس همان قاعده و بیانی که قبلاً عرض شد تمام آنچه که در عالم تحقق پیدا می‌کنند متشئنات به شئون ذات واحد و بحت و بسیط هستند و همان ذات واحد در مرتبهٔ وحدت و هوهویت خودش که از آن تعبیر به وجود بالصرافه و وجود بحت و بسیط و اطلاقی و لاانتهائی می‌کنیم، در ذات خودش بدون اینکه چیزی را از ذات خود خارج کند، بدون اینکه چیزی را از ذات خودش منفصل کند و بدون اینکه بین خود و امر دیگری بینونیت و غیریت ایجاد کند و ثنویت به‌وجود آورد در همان

وجود خودش [دارای کثرت است[.

ذکر یک مثال برای تفهیم بحث وحدت در عین کثرت

مثال دست بهترین مثال است که بارها گفتم؛ این دست ذاتش عبارت از پوست و گوشت و استخوان و همین چیزهایی است که می‌بینید، چیز دیگری که من نمی‌بینم، درست شد؟! حالا همین دست در ذات خودش متشئّن به شئون مختلف می‌شود، آن تشؤنش به شئون مختلف به‌واسطهٔ علت بودن ارادهٔ مرید است، الآن دست من باز است و ارادهٔ مرید او را متحرک می‌کند، شما الآن نمی‌بینید من چند انگشت دارم، وقتی که باز شد و این‌طور شد می‌بینید من پنج انگشت دارم، ارادهٔ مرید نفس مادهٔ خارجی را که شما نسبت به عروض عرَضِ کم یا عروض عرَضِ وضع بی‌اطلاع بودید، معروض برای عرض وضعیت و کمیت یا کیفیت قرار می‌دهد، الآن این دست من بسته است و شما این را واحد می‌دانید اما یک‌دفعه نگاه می‌کنید پنج‌تا انگشت شد، یک‌دفعه می‌بینید چهارتا شد، یک‌دفعه می‌بینید سه‌تا شد، چه کسی این کار را کرد؟ ارادهٔ مرید. آیا این عملی که انجام شد خارج از ذات این دست است؟! نه، در دست هست.

نمی‌توانید نشان بدهید که این عمل خارج از ذات است! دوباره همین دستی که به‌صورت پنج‌تا انگشت درآمد، مشت شده و به این حالت می‌شود، بعد از این حالت به حالت دیگر درمی‌آید و امثال‌ذلک. تمام اینها به ارادهٔ مرید است.

حالا آن ذات پروردگار که آن جنبهٔ علیت اولیٰ را دارد و آن ارادهٔ مرید ـ البته در این مطالب همان‌طوری‌که عرض کردم کلمات شیخ اشراق و امثاله هست که بیاناتی دارند که یک مقداری مقرّب است و بعضی از آنها را مبعّد ـ که همان ذات باری است، در چه امری تصرف می‌کند؟! این را ما از حضرات سؤال می‌کنیم! این تصرف در چه امری انجام می‌شود؟! آن ذات پروردگار که اراده بر خلق یک زید یا یک حیوان یا یک ملک و امثال‌ذلک می‌کند، در خارج چه امری اتفاق می‌افتد؟! یک وقت می‌گوییم: آقا ما نمی‌دانیم، خیالمان راحت است. یک وقتی می‌گوییم: نه، می‌خواهیم فکر کنیم و یک‌خرده مغزمان را به‌کار بیندازیم، در اینکه این امری که در خارج هست از عدم به‌وجود نیامده است

شکی نیست چون عدم مؤثر نیست! العدمُ لا یحکم علیه و لا یحکم به، خود عدم نمی‌تواند موضوع و محمول برای قضیه قرار بگیرد. عدم امری نیست که بخواهد موجب علیت یک امر موجود شود، عدم عرضه ندارد خودش را به‌وجود بیاورد چه برسد به اینکه بخواهد یک امر خارجی را به‌وجود بیاورد، زید را به‌وجود بیاورد، کوه و آسمان را به‌وجود بیاورد، خودش را نمی‌تواند متحقق کند چون عدم عدم است، نبود نبود است و آنچه که نیست خب نیست و از نیست که هست متولد نمی‌شود! این یک امر بدیهی است و این را خیلی خوب می‌دانیم.

لزوم استناد امور متحقق خارجی به یک امر وجودی

پس آنچه که در خارج تحقق دارد نمی‌تواند مستند به علیت یک امر عدمی باشد بلکه باید مستند به امر وجودی باشد، آن امر وجودی چیست؟! آن امر وجودی که یک زید را در خارج محقق کرده است، یک حیوان را در خارج محقق کرده است، آن چه امری است؟! می‌گوییم: ذات باری! یعنی آن ارادهٔ اولیٰ که متمشی از ذات حضرت حق است، موجب تعیّن و تشخّص یک امر خارجی شده است

ما این حرف را روی چشممان گذاشتیم. سؤال این است که این ذات باری چه چیزی را به‌وجود آورده است؟! آیا ذات باری عدم را تبدیل به‌وجود کرده است؟ عدم که قابل تبدیل نیست، عدمِ نور که مبدَّل به نور نمی‌شود، وقتی که در این اتاق تاریکی حاکم است و نور در این اتاق وجود ندارد، فرض کنید یک ساعت دیگر شب می‌شود یا نیم ساعت دیگر شب می‌شود، شما در همین اتاقی که هستیم چراغ‌ها را خاموش کنید، اگر شما بعد از یک ساعت در این اتاق و به این مَدرَس بیایید چه چیزی را احساس می‌کنید؟! عدم الضوء و عدم النور، غیر از این است؟! خیلی خب، حالا شما مدام بگویید: تبدیل به نور شو، ببینید می‌شود یا نمی‌شود! خب بشو دیگر! تا چراغ را روشن نکنید روشن نمی‌شود، همین‌طور مرتباً بگویید: ای عدم النور، ای عدم الضیاء، ای عدم الضوء از شما می‌خواهیم و التماس می‌کنیم، تقاضا می‌کنیم که تبدیل به ضوء و ضیاء و نور شوید! ببینید می‌شود یا نمی‌شود.

می‌گوید: نه آقاجان التماس که سهل است،

خودت را به پیسی هم بیندازی و تا قیامت هم از من بخواهی، من عرضه ندارم که نقیض خود را به‌وجود بیاورم، می‌گوییم: پس باید چه‌کار کرد؟! می‌گوید: دست داری و مغز داری، دستت را بزن به آن کلیدی که در آنجا هست، خودت می‌بینی چه می‌شود، شما دستت را روی کلید برق می‌گذاری و یک‌دفعه می‌بینی روشن شد، پس باید دست را به‌کار برد، اراده را باید به‌کار برد، وسایل را به‌کار انداخت، آنچه را که در این سیم عبارت از جریان الکتریسیته هست را باید فعال کرد، باید آن امر موجودی که در سیم برق هست را فعال کرد تا آن به ضوء تبدیل شود.

حالا وجود و ذات پروردگار که در آن ارادهٔ برای خلق اشیاء هست شکی در آن نیست، آیا ارادهٔ پروردگار خارج از ذات خودش می‌آید؟! یعنی در خارج از محدودهٔ ذات خودش [می‌آید]؟! بلانسبت اگر بخواهیم تصور کنیم ـ حالا این از یک جهت مقرّب است ـ فرض می‌کنیم بر اینکه این استکانی که الآن در دست من هست فرض بر این است که وجود پروردگار همین است و خارج از این وجود هوا و عدم هست و چیزی نیست. فرض کنید که این

ذات پروردگار خارج از ذات خودش می‌خواهد که یک هم‌چنین چیزی را به‌وجود بیاورد این در چه چیزی می‌تواند تصرف کند که آن را تبدیل به این بکند؟! بعد از اینکه عدم است؟! فرض ما این است که این عدم است! فرض ما بر این است که آن وجود حضرت حق که وجود اطلاقی و سعی است خارج از آن وجود [چیست]؟! ـ تمام حرف‌های مرحوم کمپانی و مرحوم آقا سید احمد [کربلائی] سر همین قضیه است، اگر این را متوجه بشویم توحید علمی و عینی آقا را فهمیده‌ایم ـ آنچه که در ذات پروردگار هست خارج از آن وجود بحت و بسیط چیست که ذات پروردگار می‌آید در آن خارج تصور می‌کند و این زید می‌شود، این حیوان می‌شود، این ملک می‌شود، فرض کنید این کوه می‌شود و آن دریا می‌شود؟! چه چیزی خارج از ذات پروردگار هست؟! عدم! مگر وجود دیگری داریم؟! اگر وجود ثانوی قائل بشویم آن‌وقت مسائل خودش و تبعات خودش را ایجاد می‌کند.

بنابراین ذات پروردگار که همان ارادهٔ اولیٰ است

نمی‌آید خارج از وجود خودش را متحقق کند! این محال است و خدا هم نمی‌تواند! این از آن چیزهایی است که خدا هم نمی‌تواند، مگر خدا می‌تواند؟! نه‌خیر نمی‌تواند! خدا می‌تواند یک چیزی درعین‌حال که وجود دارد بیاید در آنِ واحد معدومش کند یعنی هم موجود باشد و هم معدوم باشد؟! خدا هم نمی‌تواند و از او برنمی‌آید! این از آن چیزهایی است که خدا هم از [عهدهٔ] آن برنمی‌آید!

عدم توانایی خدا در خلق یکی مثل خودش

یکی از آن چیزهایی که خدا از آن برنمی‌آید این است که خدا بیاید مثل خودش را درست کند، می‌تواند؟! خدا بیاید بگوید که من می‌خواهم یکی مثل خودم را درست کنم؟! بله، یک امری درست می‌کند، یک علت ثانی درست می‌کند، یک أولَ ما خَلقَ الله درست می‌کند و یک صادر اول درست می‌کند که آن نفس پیغمبر و ... است. بله، آن در مرتبهٔ بعد است اما خدا همان‌طوری‌که خودش وجود اطلاقی دارد و همان‌طوری‌که خودش وجود بحت و بسیط و بالصرافه و لایتناهی دارد، یک خدای دیگری

مثل خودش درست کند هیهات! این از خدا برنمی‌آید، خودش را بکشد هم نمی‌تواند درست کند! اگر خدا خودش را هم بکشد نمی‌تواند یکی مثل خودش را با همین خصوصیات و با همین مسائل و با همین آثار درست کند که وجود آن خدای دوم وجود اطلاقی باشد، اگر این‌گونه نباشد که دیگر او نیست و آن یک چیز دیگر است و همان وجود پیغمبر و همان وجود صادر اول می‌شود. خب اینکه مسئله‌ای نیست. پس خیلی چیزها و خیلی از مسائل هست که از خدا هم برنمی‌آید درست کند! این از آن [دسته] چیزها هست که خدا بیاید خارج از وجود خودش یک امری را متحقق بکند، امکان ندارد. پس خدا چه‌کار می‌کند؟

طلبه کیست!

حالا امروز در نخ خدا رفتیم!! خدا می‌گوید که تو خودت کم داشتی که حالا آمدی پایت را در کفش ما کردی و دست در کار ما انداختی؟! می‌گوییم که خب حالا گاهی اوقات می‌شود دیگر، طلبه همین است! طلبه همین است که بلند شود هرجا یک سرکی بکشد و ببیند که چه خبر است. اصلاً طلبه

همین است! طلبه همین است که همیشه این [عقل] را به‌کار بیندازد، طلبه این است که هیچ‌وقت به‌دنبال شعار نرود، طلبه آن است که هیچ‌وقت به‌دنبال هیاهو نرود، طلبه آن است که خودش بفهمد؛ بفهمد امام صادق علیه‌السّلام چه فهمیده است والسّلام! این طلبه می‌شود. ای کاش روزی برسد که به این نقطه برسیم، ای کاش روزی برسد که به این نقطه برسیم!

ادراک شهودی مردم در زمان ظهور

در آن زمانی که امام زمان عجّل الله تعالی فرجه ظهور کند آن زمان این‌طور خواهد شد. آن زمان زمانی نیست که ما امام زمان را به‌عنوان اینکه پیغمبر گفت قبول کنیم. نه! آن زمان زمانی نیست که امام زمان را به‌عنوانی که شمشیر می‌زند و همهٔ مخالفین را ازبین می‌برد قبول کنیم. نه! هیتلر هم زد و درو کرد و تمام دنیا را به خاک و خون کشید! امام زمان آن نیست که بخواهد تغییر و تصرف کند. آن زمان زمانی است که مردم امام زمان را به‌عنوان أنّهُ الحَق ادراک شهودی می‌کنند نه‌اینکه چون بابا و مادرشان گفته و در کتاب‌ها و کجاها نوشته شده است. نه! نوشته شده شاید اشتباه نوشته شده است و شاید سهو

قلم باشد!

الآن در بسیاری از مسائل تاریخ و ... ما اشتباهاتی می‌بینیم. امام زمان وقتی که می‌آید قبولش نمی‌کنیم به‌عنوان اینکه اسمش در کتاب تورات و انجیل هست خب در کتاب تورات و انجیل باشد، ما خود امام زمان را به‌عنوان اینکه این حق است می‌فهمیم، لمس می‌کنیم، شهود می‌کنیم و این به‌درد می‌خورد، نه‌اینکه او یک شخصی است که اسمش قبلاً بود، از او حکایت کردند، از او خبر آوردند و از او قبلاً این مسئله این‌طور بوده است.

آن کسانی که به اشتباهات بسیار بزرگ مبتلا شدند در تشخیص و تعیین اولیاء الهی به این مصیبت گرفتار شدند که فلانی این را گفته است، لعلّ فلانی برای عمه‌اش گفته بود! فلانی راجع به این شخص این‌طوری گفته است، شاید گیج بود! فلانی راجع به این شخص این کار را کرده است، شاید اشتباه کرد! فلانی فلانی فلانی. تو خودت، الاغ، حیوان چه می‌فهمی؟! چه فهمیدی که این چیزی که نقل شده آیا با مبانی‌ات می‌سازد یا نمی‌سازد؟! آخر حیوان!

خدا تو را آدم آفرید! فلانی خواب دیده است که این یک ولیّ خداست! خواب اردهشیره، خواب شکمبه، خواب فلان و خواب بالا و پایین و ... دیده است! آش دوغ خورده برداشته این خوابِ ماستی را دیده است! شلهزرد خورده خواب دیده، آش کشک خورده، آش رشته خورده شکمش و مسارین [روده‌اش] باد کرده و همهٔ اوضاع را هم درب‌وداغان کرده و بعد هم یک خوابی دیده که فلانی [ولیّ خداست] ـ اینها چیست بابا! ـ بعد هم به بقیه می‌گویند که آنچه که ما دیدیم تو باید قبول کنی! دردسر اینجاست! آنچه که ما فهمیدیم تو باید بپذیری، آنچه که ما ادراک کردیم تو باید بپذیری!

مصیبت بعد از فوت بزرگان این بود! این بود که آمدند با خواب‌های آش‌رشته‌ای و شلهزردی و خورشتِ ماست و این چیزها برداشتند ولیّ خدا جا زدند و در اعتقادات مردم چپاندند! هرچه می‌گفتیم که بابا روی چه مبنایی و روی چه حسابی و روی چه کتابی [این ولیّ خداست]؟! [می‌گفتند که] حرف نزن و ساکت باش صدایت درنیاید!

آن روز خواهد رسید که انسان ولیّ خدا را اگر با

فهم ادراک [کند]. این‌همه من در این مدت سالیان سال می‌گفتم که عقلت را به‌کار بینداز برای این بود! برای همین قضیه بود که روزی نیاید که خلاصه ببینیم چه چیزها و چه مسائلی [به‌وجود می‌آید] برای همین قضیه بود.

آن زمانی که مرحوم پدرم به من می‌گفت که عقل اینها چقدر است؟ عقل این رفقایت چقدر است؟ فهم رفقایت چقدر است؟ برای امروز می‌گفت! برای امروز داشت می‌گفت!

همهٔ عالم، تشؤنات شئون ذات

پس آن ارادهٔ مرید وقتی که می‌خواهد یک تشؤّن و یک تعیّنی را در خارج به‌وجود بیاورد در چه چیزی تصرف می‌کند؟ همان تصرفی که بنده و سرکار فیض‌آثار مناقب‌شعار خودتان در دستتان می‌کنید، آن ارادهٔ مرید دست خودش را باز می‌کند و این‌طور می‌شود! تمام شد به این راحتی! آن ارادهٔ مرید [دستش را] دوباره می‌بندد، این‌طور می‌کند، این‌طور می‌کند، این‌طور می‌کند [دستش را باز و بسته می‌کند] ببینید! ارادهٔ مرید واحد است و به نفس برمی‌گردد. آن امری که انجام می‌گیرد در خود ذات

هست لذا همهٔ عالم تشؤّنات شئون ذات می‌شود.

«داخلٌ فِی الأشیاء لا بالمُمازَجَة، و خارجٌ عنِ الأشیاء لا بالمُباینَة.»[1]

شما فرض بکنید که شکر را در یک لیوان آب بکنید و بعد این شکر را به‌هم بزنید شربت می‌شود، این‌طوری نیست که شکر جدا و آب جدا [باشد]. **«و خارجٌ عنِ الأشیاء لا بالمُباینَة»** که الآن این خارج از این است، این اینجاست و این هم اینجاست و ربطی به همدیگر ندارند، ارتباط به همدیگر ندارند! این معنایش همین است که هرچه در تعیّناتِ خارج اتفاق می‌افتد همهٔ آنها در خود ذات دارد انجام می‌شود، همهٔ اینها در شئون خود ذات دارد انجام می‌شود.

بنابراین جناب حضرت علامه طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ که همهٔ ما ریزه‌خوار سفره شما هستیم، آنچه که در خارج به‌عنوان حقیقت نوعیه تحقق پیدا می‌کند چه فرقی می‌کند با آنچه را که به‌عنوان عرض و حال، صورت خارجیه به خود

---

[1] . شرح الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۹۶.

می‌گیرد؟! چه فرقی می‌کند؟! همه یکی می‌شود!

آن‌وقت دیگر در اینجا مطالب زیاد است و خیلی صحبت هست. خلاصه می‌شود که خود افراد و رفقا و دوستان مطالبی که بزرگان در این زمینه دارند را براین‌اساس [تطبیق بدهند]. این مسئله خیلی مسئلهٔ مهمی است، شاه‌کلید اکثر مطالب و مبهمات، همین کیفیت شناخت این قضیه است.

تلمیذ: در مطلبی که فرمودید، آن لبّ کلام مرحوم علامه این است که نسبت آن رب‌النوع با افراد یکسان است و وقتی که اینها در عوارض مشخصه خارجیه فرق می‌کنند پس این باید از جای دیگری باشد. طبق فرمایشی که در اشکال به علامه طباطبائی فرمودید پس نسبت آن رب‌النوع باید با افراد یکسان نباشد؟

استاد: یکسان نیست، در هر زمینه‌ای و در هر ماهیتی یک ظهور دارد.

تلمیذ: خب اینکه می‌گوییم که قدر مشترک همهٔ افراد خارجیه نمی‌شود و در آن عمرو، زید، بکر و خالد همه آنجا هستند؟

استاد: نفسِ انسانیت قدر مشترک می‌شود ولی در خود همان حقیقت ناطقیه با افراد فرق می‌کند. یک شخصی که دارای یک خصوصیت از ادراک هست با یک شخصی که الآن هرچه به او بگویی عین دیوار به آدم نگاه می‌کند یکی است؟! خب آن یکی حرف را نزده روی هوا می‌زند و آن یکی یک ساعت هم به او می‌گویی می‌گوید که چَنَه؟! چیست؟! عقل چَنَه؟!

تفاوت میزان حقیقت ناطقیت در افراد

شیخ بهائی داشت می‌رفت دید یکی دارد از داخل جوی آب می‌خورد. به او گفت که این‌طوری نخور عقلت ازبین می‌رود. گفت که عقل چَنَه؟! گفت که بخور بخور بابا تو مشکل نداری مشکل نداری!

حقیقت انسانیت، موجب افتراق انسان از سایر اشیاء

اینها همه یکی نیستند! آن حقیقت ناطقیت در همهٔ افراد فرق می‌کند. اشتراکشان این است که اینها انسان هستند و حیوان نیستند، جبل نیستند، دریا و بحار نیستند و مَلک نیستند اما در همان میزان ناطقیت که همان حقیقت انسانیت است که همان حقیقت

انسانیت در ارتباط با آن حقیقت اولیٰ موجب افتراق و امتیاز بین این و سایر اشیاء خواهد شد، افراد مختلف هستند و هر کسی یک‌طوری است و سعهٔ وجودی هر کسی تفاوت می‌کند و فرق می‌کند. خود ائمه هم حتی از نقطه‌نظر سعهٔ وجودی متفاوت هستند!

عالم مثال علت برای همهٔ عوارض خارجیه

تلمیذ: یک تفاوتی هم در حیث مادی داریم.

استاد: در حیث مادی همین است. وقتی که ما می‌بینیم همهٔ اینها مستند به علت اولیٰ هستند خب بَینهما مُتوسطات، تا آن علت می‌خواهد بیاید و تبدیل به یک تعیّن خارجی بشود چه مراتبی را طی می‌کند؟ خیلی از عوالم را باید طی کند و در طی این عوالم است که این اشیاء دارای اختلافات و خصوصیات می‌شوند تا به عالم مثال می‌رسد و عالم مثال علتِ برای عالم ماده می‌شود. پس هرچه هست تا عالم مثال تمام است، عالم مثال که تمام شد دیگر ماده تحقق خارجی پیدا می‌کند و آن اشکالی ندارد. آن عالم مثال خودش برای همهٔ عوارض خارجیه و برای همه چیز علت است و هرچه هست در همان

مثال هست.

وقتی که شما چشمتان نسبت به عالم مثال و برزخ باز شود و وقتی که به دید شهودی نگاه کنید، قبل از اینکه این تعیّنات خارجی در عالم ماده تحقق پیدا بکند مطلبی را که یک سال دیگر اتفاق می‌افتد می‌بینید. خیلی‌ها هستند [می‌بینند] مثلاً شخص هنوز ازدواج نکرده است [می‌گوید: فرزندت آن‌طور خواهد بود]! امام رضا علیه‌السّلام به مأمون می‌فرمایند:

از فلان کنیزت فرزندی برای تو خواهد آمد که «**أشبَهُ الناسِ بأُمِّهِ**»[1] و یک زائده در دست راست و یک زائده در پای چپ دارد.

خیلی خب، این را امام رضا می‌فرماید، آیا امام رضا نعوذ بالله نعوذ بالله اشتباه کرده یا دروغ گفته یا راست است؟! خب راست است! اگر کسی در دنیا راست بگوید آن امام رضا است. همه برای خودشان حرف می‌زنند، هر کسی برای خودش [حرف می‌زند] و وقتی می‌خواهیم حرفی را بگوییم بالا و

---

۱. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ٤، ص ٣٣٣.

پایین می‌کنیم تا این حرفی که می‌خواهیم بزنیم یک وقت [به کسی] برنخورد، یک‌طوری و یک قسمی بگوییم تا... همهٔ ما این‌طور هستیم! او فقط امام رضا است که وقتی حرف می‌زند صاف این‌طوری حرف می‌زند. بالا دارد، پایین دارد، به این بربخورد و به آن بربخورد یکی است. اگر یکی حرف راست بزند آن‌هم امام رضاست. خیلی خب این مفروغٌ عنه است و این حرف حالا درست است اما او که هنوز حتی هم‌بستر هم با کنیزش نشده است چطور حضرت یک هم‌چنین حرفی را می‌زند؟! حالا این یکی از این‌همه مسائل و قضایایی که اتفاق می‌افتد است و این‌همه مطالب هست این یک چیز بسیط است الآن دارم یک چیز بسیط را می‌گویم. این آقای مأمون هنوز حتی [هم‌بستر] هم نشده اما حضرت دارند می‌گویند که فلان کنیز تو از تو حامله خواهد شد و یک هم‌چنین فرزندی با این خصوصیات به دنیا خواهد آورد. حضرت کجا را در اینجا دارند می‌بینند؟!

اولاً حضرت در اینجا دارند همه چیز را می‌بینند!

همه چیز را خوب می‌بیند و اینکه دارد می‌گوید: «**أشبَهُ الناسِ بأُمِّهِ**» یعنی چه؟! خب این بماند. بعد هم حضرت تمام طول سیر و مسائل و همه را دارد در ـ اوضاع خیلی چیز می‌شود!! آدم وقتی حسابش را برسد می‌بیند که اوضاع خیلی...! ـ عالم مثال مشاهده می‌کند که این قضیه انجام خواهد شد، بچه در رحم مادر قرار خواهد گرفت و رشد پیدا خواهد کرد کرد کرد کرد چهار ماه، پنج ماه، شش ماه، هشت ماه و نُه ماه، خارج شد و شکلش هم عین مادرش با همین خصوصیات است! خب در عالم ماده که نیست! نشان بدهید کجای این دنیا یک هم‌چنین بچه‌ای هست بروید نشان بدهید! در عالم ماده نیست! نُه ماه دیگر می‌خواهد این اتفاق بیفتد و نُه ماه دیگر این بچه می‌خواهد به دنیا بیاید! حضرت دارد همه را الآن در عالم مثال می‌بیند، خب اینکه دارد در آنجا می‌بیند آیا آن عواملی که باعث می‌شود این بچه ـ حالا خودش که هیچ ـ به این شکل درآید آن عوامل را هم می‌بیند یا نمی‌بیند؟! آن عوامل کجاست؟! آن سلسلهٔ علل کجاست؟! در مثال هست ولی هنوز وقتش نرسیده است، آنها را دارد می‌بیند.

آن علتِ در مثال که پیدا شد ظهور خارجی‌اش می‌شود اینکه الآن دارید می‌بینید، آن علت در مثال ظهور خارجی‌اش این می‌شود و همین‌طور جلو بیاید و جلو بیاید تغذیه‌ای که مادر می‌کند، حال‌وهوایی که عوض می‌کند، جاهایی که می‌رود، تنفسش، اکسیژنش، مرض و بیماری‌اش هزار هزار هزار علت دست‌به‌دست هم می‌دهند تااینکه این بچه شکلش برگردد برگردد چون هنوز که نشان نمی‌دهد، وقتی که نه ماه می‌خواهد به دنیا بیاید می‌شود «**أشبَهُ الناسِ بأُمِّهِ**» امام رضا علیه‌السّلام این سلسلهٔ علل را در کجا دید؟! در چه می‌بیند؟! در مثال می‌بیند. البته اصلاً مسخره است که ما داریم این‌طور صحبت می‌کنیم! حضرت نمی‌بیند! اصلاً ما وارد آن بحث‌ها نمی‌شویم، خودمان را داریم می‌گوییم. حالا اگر خودمان دیدیم چون مسئلهٔ حضرت و ولایت آنها اصلاً یک چیز دیگر است و اصلاً شهود نیست بلکه ایجاد است! آنچه که امام رضا می‌گوید، دارد از خودش ایجاد می‌کند! دارد ایجاد می‌کند! ما داریم می‌گوییم که شهود است این برای ما هست اما او که

این نیست! اصلاً بحث او یک بحث دیگری است و اصلاً اینها راجع به آن حضرت اهانت و توهین به آن مقام است که انسان بیاید راجع به مسائل غیب حضرت اینها را بیان کند! حالا خیلی از افراد اینها را هم قبول ندارند، این‌قدر هم قبول ندارند!

این سلسلهٔ عللی که داریم می‌بینیم اینها در خارج که نیست ـ البته با آن بیانی که ما در مدت‌های گذشته دقیق [بحث] کردیم همهٔ اینها در خارج هم هست! حالا فعلاً به آن کار نداریم حالا کسانی که این بحث‌ها را می‌شنوند خیلی قاطی می‌کنند! لذا فعلاً می‌گوییم که در خارج نیست ـ خب اینکه دارد الآن می‌بیند این مثال را که دارد می‌بیند، این را که نمی‌توانیم بگوییم که نبوده است بابا این مسائل در تاریخ هست. این که دارد می‌بیند، همهٔ آن سلسلهٔ عللی که در خارج تأثیرگذار است آنها را هم دارد می‌بیند. خب وقتی آن اتفاق می‌افتد خارج هم اتفاق می‌افتد! بنابراین همهٔ اینها به ارادهٔ مرید برمی‌گردد.

تلمیذ: پس اختلاف در اعراض خارجیهٔ مادی به عالم مثال برمی‌گردد و به رب‌النوع برنمی‌گردد؟

استاد: چرا دیگر، همه‌اش همین است، وقتی که

آن برمی‌گردد خصوصیات را هم خودش ایجاد می‌کند، هم ذات و خارج که از آن تعبیر به وجود اول یا کمال اول است و همین وجود ثانی و کمال ثانی همه به یکی برمی‌گردد.

تلمیذ: خود مثال هم یک رب‌النوع می‌خواهد.

استاد: بله.

أللهم صلّ علی محمد و آل محمّد